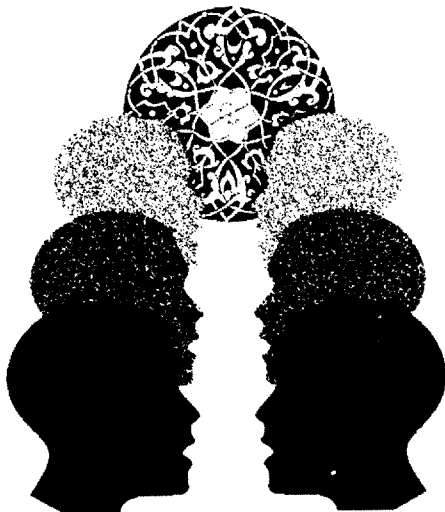


از نگاه دیگر





اخلاق گفتگو

سید محمد باقر نجفی



یکی از برکات حج، آشنایی با اقوام و ملیت‌های مختلف مسلمان در سرتاسر جهان است. مسلمانان با باورها و مذاهب گونه‌گون، در صفوف به هم فشرده نماز جماعت مسجدالنبی و مسجدالحرام کنار یکدیگر نشسته، اخوت دینی و اسلامی را به نمایش می‌گذارند و از آن میان، کسانی که با زبانی از زبانهای دنیا آشنایی دارند، می‌کوشند بابرادران و خواهران ایمانی خود به گفتگو بنشینند و از عقاید و آداب و رسوم آنها آگاهی یابند و باهمدیگر به بحث و تبادل نظر بپردازند. محقق ارجمند و فرزانه، آقای سید محمد باقر نجفی، در مقاله‌ای که پیش روی شماست، اخلاق گفتگو از دیدگاه امیر مؤمنان علی (علیه السلام) را بررسی، و برخورد نادرست غربیان با آن را نقد کرده‌اند. از آن جهت که این بحث برای مبلغان و افراد آگاه به زبان در موسم حج نیز کاربرد دارد، اقدام به درج این مقاله ارزشمند نمودیم. امیدواریم همگان را مفید و سودمند واقع شود:

انگیزه طرح موضوع

مارس ۲۰۰۱ م. در یک برنامه تلویزیونی، که به زبان آلمانی از کانال PHOENIX پخش شد، گفتگو و گزارشی در باره «سال جهانی گفتگوی تمدن‌ها» نظر مرا به خود جلب کرد. برنامه‌ای که سرتاپای آن نقد دنیای اسلام بود. از جمله این که: مسلمانان تحت تأثیر «دین اسلام» فاقد «ضوابط اخلاقی» شناخته شده در انجام گفتگوهای فرهنگی

جهانی هستند. آنان به خصوص ترکان، ایرانیان و عرب‌های مسلمان، مردمی قوم‌پرست، مستبد، فاقد روش، از خودراضی، متعصب، در سخن گفتن پنهان‌کار، خشن، پرخاشگر، صفاتی که نه تنها آنان را از دیگر جهان مترقی و متمدن جدا کرده، بل دانشمندان و روشنفکران و نویسندگان و بلندپایگان دولت‌ها در کشورهای متمدن غرب به گفتگوی مستقیم با مسلمانان و دولت‌هایشان در باره فرهنگ‌ها اظهار علاقه نمی‌کنند و ترجیح می‌دهند محافظه‌کارانه و بی‌تفاوت از سال جهانی گفتگوی تمدن‌ها عبور کنند....

همچنین تهیه‌کننده و مجریان در ادامه برنامه تأکید داشتند: ایران که خود پیشنهاد دهنده نام‌گذاری سال ۲۰۰۱ به عنوان سال جهانی گفتگوی تمدن‌ها است، در بعد فرهنگی و اجتماعی کلی‌گرا، با گذشته و حالی غیر دموکراتیک و به لحاظ «تربیت دینی» مردم و حکومت‌هایشان بیش از هر جامعه مسلمان دیگر «آمادگی فرهنگی» با «زمینه‌های اخلاقی و دینی» برای انجام چنین گفتگوهایی را ندارد. آنان قرن‌هاست که مطابق فریق مختلف دیانت «شیعه» پرورش یافته‌اند و به «پیروی» امام اولشان علی، نه تنها از اعمال سخت‌گیری و تعصب در هر گفتگویی باکی ندارند بلکه از انتقام‌گیری و طرد و یا کشتن گفتگوکنندگان مخالف آرای دینی شیعی خود شادمان می‌شوند و به پرخاشگران اصول‌گرا و کشته شده‌های خود در این راه به عنوان قهرمان و شهید، ادای احترام می‌کنند. نقش ایرانیان در حفظ و اشاعه شیعه، نقش شمشیری بوده که هم برای بریدن گوش مخالفان ملی و هم دریدن مخالفان دینی به کار می‌رفته است...

این گفته‌ها با موزیکی هول‌انگیز و نمایش صحنه‌هایی از فقر و عقب‌ماندگی و جنگ‌های بی‌رحمانه در افغانستان، تاجیکستان، منطقه خاورمیانه و ایران و عراق، شمال آفریقا و خاور دور و تظاهرات خشونت‌آمیز دینی جناح‌های مختلف دینی در ترکیه و اعدام‌ها و تیرباران‌های با فریادهای الله اکبر! و رژه روحانیون مسلسل به دست، اقدامات تروریستی قرآن‌به‌دستان و جلسات بی‌نظم محاکم قضایی باقیافه‌های خشمناک متهمان و کلا و قضات، و مصاحبه‌های کوتاه که ما مشت محکمی به دهان مخالفان می‌زنیم و فریاد مرگ بر این و آن، هیچ شکی برای قبولاندن این برداشت‌ها در بینندگان غربی باقی نمی‌گذارد!... آن شب تا صبح نخوایدم و در این تصاویر هولناک از دین اسلام، شیعه و مردم و حکومت‌ها در جوامع مسلمان، غریبانه از این سوی و آن سوی اتاق قدم زدم. سه



بعد هویت ایرانی، اسلامی و شیعی مانند جام نازکی که بر زمین سخت افتد و صد تکه شود، مرا در خود شکاند و در هویت خود سرگردان و برای ساعاتی از خود بیگانه کرده بود. هویتی که در این دیار غریب بیش از هر نعمت دیگر مورد نیاز من بود، در آتش واقعیاتی افتاده که مرا با آن می سوزاند...!

پس از روزهای تأمل، به خود گفتم که من فرهنگی را در این هویت فرهنگی دینی پریشان خاطر کرد، روند تاریخ و زندگی اجتماعی - سیاسی مسلمانان این جامعه یا آن جامعه نیست؛ زیرا شخصاً در بینش فرهنگی فردی قدرت زدا و به مطامع وادی سیاست آشنایم که از اکثریت خلق بریده و غریبی را در خلوت خواص پذیرفته‌ام. از سویی دیگر با قیچی و چسب و تکه‌های پراکنده و انتخاب فیلم و اسلاید از وقایع برای تحمیل نظریات سیاسی - فرهنگی رسانه‌های اروپایی هم آشنایی دارم و مرا به سادگی نمی‌توانند تحت بازی نور و صدا درآورده از تشخیص حقیقت و واقعیت دور افتم. مسأله بُعد کشوری ایرانیت من یا عربیت و ترکی بودن این و آن هم مطرح نیست؛ زیرا در هر کشوری با داشتن تعلقات ملی، از این دروغ‌ها و تعصبات فراوان بوده و خدشه‌ای به جویبار پاک، معقول آن تعلقات مردم وارد نمی‌سازد؛ زیرا اوراق تاریخی همه جوامع غربی هم سرشار از همین قصه‌های انسان ظلوماً و جهولاً و کفوراً و ضعیفاً و عَجولاً است... تعهدی هم به توجیه قوم پرستی عرب‌ها ندارم که به خاطر غرور قومی خود، اسلام را وسیله حمله به ملت‌ها نمود و به خاطر هواپرستی قریشیان تازه مسلمان، اسلام را علی‌رغم خواسته مهاجران و انصار، وسیله توجیه تصرف سرزمین‌ها کردند، باعث شدند که در بُعد فرهنگی، قرن‌ها «عربی‌زدگی» آنان مانع بزرگی در گسترش معنوی اسلام گردد....

این‌ها را می‌دانم و قلم فارسی خود را بر دامان خطای دیگری نمی‌نهم!....

اما میراث اخلاقی فرهنگ ایرانی ما چه؟ فضایل و کرامت‌های اخلاق دینی ما چه؟ تعالیم اسلامی که آن را در هاله‌ای از حیات اهل بیت و صحابه گرامی دیده و فهمیده‌ایم، چه؟ آن‌هم با ارادتی قلبی به اهل بیت پیامبر عموماً و علی بن ابی‌طالب، شخصیت والای معنوی و مورد تجلیل پیامبر اسلام چه؟ شخصیتی که ملقب به مولای مؤمنان است و هربار که نام او بر زبان آید، با عباراتی نظیر: «علیه‌السلام»، «کرم‌الله وجهه» و «رضی‌الله



عنه» مقام اولیاء اللہی وی ستوده و ارج نهاده می شود؟!... شخصیتی که مقام معنوی او یکی از چشمه سارهای عرفان و سررشته بسیاری از سلسله های عرفانی تاریخ و معنویت فرهنگ ماست؟!....

این فکرها اعصاب مرا می فشارد و روحیه مرا بالا و پایین می برد تا این که امشب جعبه کامپیوتر کوچک و قدیمی خود را گشودم تا به تحلیل ابهام های اخلاقی در گفتگوی فرهنگ ها، بدون هیچ پیش داوری و پیش باوری بر واژه ها، انگشتان منطقی خود را فشار دهم و این نوشته را به یادگار نهم:

پس از حذف جنبه های سیاسی برنامه تلویزیونی، خود را در یک تقابل فرهنگی با سه موضوع آکادمیک روبه رو دیدم:

- ۱- آیا بستر اخلاقی غرب برای گفتگوهای جهانی درباره فرهنگ ها مهیاست؟
- ۲- آیا اسلام برای انجام گفتگوهای اخلاقی، بایسته های اخلاقی خاصی را تعلیم داده است؟
- ۳- آیا علی بن ابی طالب ما را به رعایت اخلاق گفتگو و گفتگوی اخلاقی دعوت کرده است؟

بستر اخلاقی غرب برای گفتگوهای جهانی درباره فرهنگ ها؟!

تهیه کننده عزیز!

اولین پرسش اساسی که نظر مرا به خود جلب کرد این بود که ما اساساً به چه گفتگویی «اخلاقی» می گوئیم؟! برای پاسخ گویی مهم ترین نظریه های اخلاقی رایج در زمان خود را مورد بازنگری قرار دادم، یافتم که ذهنیت زنده قرن ۲۰ غربیان در تعریف و ریشه یابی مفاهیم اخلاقی متأثر از سه نظریه اساسی:

نخست: فیلسوفانی که مانند برتراند راسل مسأله «خوبی» را که مفهوم اساسی اخلاق و مرکز مباحث «فلسفه اخلاق» در قرن بیستم است، صرفاً صفتی می دانند. که نوعی بیان احساسات شخصی است و اصلاً صفتی واقعی نیست. و همان طور که راسل صریحاً در کتاب «مقالات فلسفی» نوشت: «من به فضایل اخلاقی عینی معتقد نیستم»، بر شخصی بودن احساس خوبی و بدی در «اخلاق» اصالت بخشیدند.



دوم: فیلسوفانی که مانند دیوید هیوم می‌پندارند که قضاوت‌های اخلاقی چون مبتنی بر عقل و منطق نیست، پس «مشمول ادراک عقل نیستند». و لذا نظر می‌دهد که موضوع هر نوع قضاوت اخلاقی، احساسات ماست که خود را هم در قالب واژه‌های اخلاقی بروز می‌دهد. و هم قالب‌هایی هستند که احساسات درونی ما را ابراز می‌دارند. به‌طور مثال: چیزی «بد» است که من نسبت به آن «احساس» تنفر می‌کنم.

سوم: فیلسوفانی که به تحلیل‌های جی.ای. مور نظر دادند که: خوبی‌ها و بدی‌ها در اخلاق از اعراض واقعی و مفاهیم ماهوی هستند، پس چون دارای ارزش عینی و خارج از وجود ما وجود دارند، لذا از مفاهیم انتزاعی نیستند. مور با چنین اعتقادی اثبات خوبی را مبتنی بر استدلال نمی‌داند، عکس آن «صحیح» بودن کرداری که مور آن را با توجه به نتایج حاصله و مقایسه آن با نتایج دیگر اعمال می‌سنجد، نتیجه می‌گیرد که به دلیل این‌که چنین نتیجه‌ای در بردارنده بیشترین مقدار خوبی است، پس آن عمل، عمل خوبی می‌باشد. به بیان دیگر مور در بیان «شهودگرایی اخلاقی»، خوبی و بدی را به شهود افراد واگذار کرده است.

این سه بیان مختلف از فلسفه اخلاق در فرهنگ پویا و حاکم بر مغرب‌زمینی‌های قرن ما، تحت تأثیر مکتب غرب شمول پراگماتیسم و یلیام جیمز که حقیقت را نتیجه خوب و بد هر عملی دانست، موجب شد تا ما امروزه در میان محافل دانشگاهی و فرهنگی و تحلیل‌های روشن‌فکران و مردم عادی این سرزمین‌ها، با نوعی از اخلاق روبه‌رو شویم که نهایتاً نتوان بین عملی که باید صورت گیرد و عملی که خوب است، مرزی را مشخص نمود، تا حقیقت برهنه فراتر از مرزی قرار گیرد که گریه‌های قدرتمند در برابر موش‌های ضعیف! موضع‌گیری می‌کنند.

اخلاقی که فقط حس اطاعت دیگران را در برابر تمایلات خود بخواهد، اخلاقی است سیاسی و اساساً در قلمروی واقعیات نیست. من چون رهبر جامعه‌ای هستم، رهبری را خوب می‌دانم که در نتیجه از دارا بودن آن دلشادم. آن خوبی و این دلشادی چون واقعی نیستند، اخلاقی نیست. و یا این‌که چون ارزش اخلاقی آن اثبات نشده، واقعیت ندارد.

برتراند راسل در کتاب قدرت متوجه این سراب سیاسی رایج در قلمروی اخلاق

شده ولی چون با ارزش‌های دیگری زندگی نکرده، گفته است که وقتی من می‌گویم نفرت بد است در واقع می‌خواهم بگویم ای کاش هیچ‌کس «احساس» نفرت نکند. در این بیان من آرزویی را بیان کرده‌ام. در نتیجه این واقعیتی است از باب روان‌شناسی. نه این‌که در اخلاق واقعیتی در کار است!

در دموکراسی: اخلاق در لذت شخصی تجلی کرده است و در مارکسیسم بیانی از اقتصاد و در سیاست: مقررات اخلاقی در نهایت چیزی جز تجلی قدرت نیست. به‌طور مثال ترس خارجی در مجتمع غربی، موجب شد تا او خواستار رعایت ارزش‌های اخلاقی شود، حال آن‌که بزرگواری در قبال خارجی‌ها وقتی اخلاقی است که پناهندگان اسباب بزرگی حکومت و موجب اعتلای ارزش‌های غربی علیه حکومت‌ها و مردمی که به این ارزش‌ها به دیده شک می‌نگرند، نگردند.

این‌ها همه و همه در اندیشه‌ها و آرای است که عمده روشن‌فکران غرب می‌خواهند اخلاق را بر حسب مفاهیم غیردینی بیان کنند.

من با چنین مفاهیمی، زندگی در غرب را آزموده‌ام و با انس گرفتن با خانواده‌ها، شرکت‌ها و مؤسسات دولتی و زندگی کردن با مردم اروپا به‌خوبی آموختم که دموکراسی غربی در بیزاری اخلاقی حفظ می‌شود. راسل هم متوجه این نتایج عملی در اذهان بعضی از دینداران انگلیس هست که نوشت: «بسیاری از مردم به من می‌گویند که حفظ دموکراسی فقط در صورتی مقدور است که تعداد زیادی از کودکان را در اتاق گاز خفه کنیم... من یقین ندارم که این برهان تا چه اندازه صادقانه است ولی به نظر من باید از به کار بستن این گونه وسایل خودداری کرد هرچند مرا قانع کنند که این وسایل هدف را تأمین می‌کنند و این کار از هیچ وسیله دیگری هم ساخته نیست». چرا؟ چرا وقتی به گفته خود راسل در کتاب «مقالات فلسفی» قضایای اخلاقی مانند اوصاف واقعی اشیاء نیستند و «صرفاً نوعی ابراز احساسات و تمایلات شخصی است». در نتیجه برای همه باید‌های مسلمی نیستند؟

فرهنگی که تمامی ارکان امروزین آن با این اندیشه‌های «حفظ من» قوام گرفت، طبیعی است که از اوصاف خوب و بد قضایای اخلاقی، خود را در یک الزام و تکلیف و باید‌های اخلاقی نمی‌یابد مگر آن‌که رابطه آن را با مصالح و تمایلات شخصی و



وابستگی‌های گروهی بسنجد. احساسی که در عمق ضمیر چنین مردمی تخم خودخواهی و تعصب و تبعیض را کاشت و دائماً از پرورش آن علیه «غیر از خود»، مراقبت می‌کند. بدین لحاظ فرهنگ حاکم بر زندگی فردی، دل‌غربی را در برابر ارزش‌های اخلاقی، غیر قابل نفوذ ساخته و در نتیجه با بی‌تفاوتی یا بی‌اعتنایی و لختی از برابر غم‌ها و رنج‌های دیگران عبور می‌دهد، یا در قبال حفظ خود، با توانایی و قدرت اخلاق‌زدگی را مسخره می‌کند. او مانند دیگران می‌داند که اخلاق در متن زندگی غربی ملاک سنجش رفتار مردم نیست. می‌داند که زشت‌ترین قضایای اخلاقی فقط با احکام حقوقی و قانونی سنجیده می‌شوند و نه با راستی‌ها و ناراستی‌های نهفته در وجدان اخلاقی‌شان. هر ذالت اخلاقی و خطایی وجدانی پسندیده است اگر چنانچه کسی نتواند آن را علیه مرتکب اثبات کند. وکلا در مغرب‌زمین، به‌طور قانونی و مستند به مواد قانونی اخلاق را لگدمال می‌کنند تا همه امور در ظلمت، از طریق ترفندهای حقوقی حل و فصل شود تا قانوناً! منافعشان حفظ گردد.

سلطه نظریه‌های اخلاقی غرب موجب متروک شدن رفتارها و گفتگوهای اخلاقی شده، گلستان‌های اخلاق خانواده بی‌رونق‌تر شده و در عوض بر هر کوی و خیابان شهرهای اروپا و آمریکا ده‌ها دفتر حقوقی وکلا رویده می‌شود. محافل خانوادگی برای تربیت اخلاقی فرزندان و یا رفع مشکلات اخلاقی همسران متروک‌تر می‌شود و در عوض حجم پرونده‌های حقوقی، تعداد جلسات مشاوره حقوقی فزون‌تر، پیروزی حقوقی چه هدف ناچیزی، چه جاه‌طلبی بی‌مقداری، آن روز که ویکتور هوگو نوشت: «اخلاقی شکفتگی حقایق است»، هنوز فلسفه‌های اخلاقی از سرمایه‌های صنعت و ذغال بانک‌ها و دور جنگ جهانی تغذیه نشده بود.

دیگر، قضایای اخلاقی در نظریه‌های اخلاقی اندیشمندان مغرب‌زمین قرن ۲۰ قدرت تأثیرگذاری خود را از دست داده و در میان عموم مردم غرب بایدهایی نیستند که نفوذ و حضوری در جلسات تجاری، بانک‌ها، بیمه‌ها و سرسرای دادگستری‌های مغرب‌زمین داشته باشند. جهان معاصری که از نظام‌های قانون‌گذاری غرب آموخت: راه ورود به محاکم، ارتش‌ها، دولت‌ها و اتاق شورای مصالح سیاسی یا امنیتی را به اخلاق نشان ندهید. پیش از آن خود نشانی اخلاقیات را از ساحت تجارت آزاد و دموکراسی در

خانواده‌ها پاک و خطوط آن را مغشوش کرده بود، که غریبان از مطالعه روزنامه‌های صبح قدرت نیرویی می‌گیرند که هیچ‌گاه صبحانه انگلیسی آن قدرت نیروبخشی را ندارد.

غریبان در این اغتشاش اخلاقی به کجا روند تا از نظریه‌های فلسفی قدرت زده رها شوند؟ نظریه‌هایی که خود به صورت قدرت وجدان، غریبان را مسخّر خود کرده است! آیا توانسته‌اند برای روشن کردن ظلمتکده روح خود وسیله‌ای غیر از افروختن شعله توپ‌های جنگ تمدن‌ها، بیابند؟

روزگاری که غریبان می‌پنداشتند: عظمت دموکراسی در این است که چیزی را از روح انسانی انکار نکنند، در قرن بیستم به فراموشی سپرده شد. در این قرن بیش از نیمی از آن به توخّش جنگ گرم گذشت و نیم دیگرش در ترس جنگ سرد و تحت تربیت نظام آموزشی علمی و هماهنگ با صنعت و بانک و سلاح، به نظریه فیلسوفانی مانند راسل روی آوردند که وجدان را با تعابیر نفع‌جویانه در روح انسانی انکار کردند که خوبی و بدی اصلاً صفت کاری نیست، بلکه درستی و نادرستی، صفت کارهاست. مور هم تلاش کرده بود تا اثبات کند خوبی فاقد استدلال است و نشان دهد: صحیح بودن مبتنی بر قراردادهای حاکم بر جامعه است. از این رو برای رسیدن به کار صحیح باید تحقیق علی و استقرایی درباره نتایج کارها به میان آورد.

از این جایگاه تربیتی در نظام قانون‌گذاری در مغرب‌زمین است که «باید» این کار را انجام داد، به معنای «چون این کار خوب است پس باید آن را انجام داد» نیست؛ زیرا اساساً «خوبی» براساس «باید» تعاریف نمی‌شود. در نتیجه در فرهنگ رایج براساس این نظریه‌ها هیچ چیزی یا کاری را نمی‌توان «اخلاقی» خواند. چون هیچ نظریه‌ای نشان نمی‌دهد چه چیزی می‌تواند یک «گفتار» یا «کردار اخلاقی» را، اخلاقی خواند! جای تعجب نیست که از نویسندگانی مانند ج. ورنوک می‌خوانیم:

فلاسفه اخلاق در غرب نمی‌توانند بدانند که واقعاً درباره چه چیزی بحث می‌کنند! وقتی خصوصیات اخلاقی بودن در یک فرهنگ مشخص نباشد، اگر پلیس نباشد، بی‌گمان از ددان چندگامی بیش دور نیست. چشم‌اندازهای آرامی که تمدن می‌تواند پیش دیدگان ما شادی آورد، به غمی هولناک از تکالیف اخلاقی سردرمی‌آورد که برای حل مشکل آن هیچ راهی جز این نیست که برای لحظاتی وجدان خود را با مکتب اصالت نفع،



میزان



سود یا لذت آرام کنیم... چه آرامش خیال‌انگیزی که موجب «بیشترین لذت» می‌شود. مکاتبی که در این رؤیای خیال‌انگیز، منش غربیان را به پست‌ترین پایه تسلیم و زبونی به مادیات فرود آورد تا همچون سرنشینان ثروتمند کشتی «تایتانیک» از باده خیال‌آزادی و رفاه، غرق شدن ایده‌آل‌های خود را جدی نگیرند.

تحت قدرت فلسفه‌های مفاهیم غیر دینی اخلاق، اخلاق مسیحی و تفکراتی مانند نظریه امانوئل کانت در دود ظلمانی شعله‌های جنگ جهانی اول، محو شد و به‌طور جدی با موانع مدرنیزم دموکراسی روبه‌رو شد. آزاد است هر جا بخواهد برود، ولی هیچ‌کس نمی‌تواند بر اساس آن کاری انجام دهد. از آن همه اخلاقیات، کاج پرزرق و برقی به جای مانده که فقط برای خودستایی به کار برده می‌شود. آن روزها که خوبی نمی‌توانست خدمت‌گزاران بی‌دین داشته باشد، از زمره خاطرات نانوخته‌ای است که تنها در آرشیو زیرزمین کلیساها نگهداری می‌شود. پیام‌های اخلاقی مسیح در قانون غرب، بر روابط خانوادگی و اجتماعی و اقتصادی، سندیتی قانونی ندارد. پیشرفت، دموکراسی، ثروتمند شدن، کنترل، نیازمند مرگ اخلاقی است. مردن هیچ است وقتی سال‌ها زندگی کردن را فراموش کرده باشند. فلسفه‌های اخلاق در غرب، اخلاق را فراموش کرده‌اند تا به کار بهبود جان بشر نیاید. صدای وجدان خاموش شد، تا صدای خدا شنیده نشود. آرامشی که روزگاری در خانه، دعا، میزبان نیازمندان بود، جای خود را به خانه‌الکل داده است. نماز مسیحی تماس با لایتناهی نیست، تماس با صدایی است که بیرون از کلیسا به گوش نمی‌رسد. کشیش، کلیسا، کتاب مقدس، هیچ راهی به سوی تفکر، مسؤولیت‌های علمی، دانشگاه، دادگستری، بانک‌ها، بیمه‌ها، پلیس و شهرداری‌ها، انتخابات، سفارت‌خانه‌ها، فروشگاه‌ها... ندارند، یک قرن پس از زیستن کم با مسیح، نوبت زیستن با هیچ می‌رسد. فلسفه‌های اخلاق نیاز شرکت‌ها و دولت‌ها و اقویاست، نه مسیحیت و نه مردم راهی جز پوشیدن لباس انیفورم بی تفاوتی ندارند. اخلاق زیر پنجه‌های کفتارهای: سوسیالیسم، مارکسیسم، فرویدیسم، کاپیتالیسم، میلیتاریسم، پراگماتیسم و... پاره پاره شد. و چون هرکس با هر دیدگاهی تکه‌ای را برداشت تا آن را با برداشت‌های فلسفی از: داروینسم، ماشینیسیم، امپریالیسم، فاشیسم، نازیسم، نسبییت، تجربه و تحلیل کند. همه سر از تقاطع اتوبان توماس هابس درآوردند که «انسان گرگ انسان» است. دیگر در میان مغرب

زمینی‌ها معلوم نیست چه گفتاری، اخلاقی است و یا چه صفاتی می‌تواند یک گفتار یا کرداری را اخلاقی نشان دهد. از فلسفه اخلاقی کانت، صرف تکالیف قطعی و بدون قید و شرط باقی ماند، بی‌آنکه منشأ چنین قوانین اخلاقی که ایمان به وجدان الهی بود، بتواند به حیات خود در درون آلمانی‌ها ادامه دهد. خصوصیتی که همیشه آلمانی‌ها را به صورت خطری جدی برای همسایگانش درآورد. و امروز همین سیستم‌گرایی افراطی و سطحی‌اندیشی بر روابط خانوادگی و اجتماعی و حقوقی آلمانی زبان همچنان حاکم است و توان تحلیل و فهمیدن و تصمیم‌گیری از فرد آلمانی را سلب کرده و عموم آنان را به صورت بردگان قانون و ساجدان مأموران دولت درآورده است. اینان مانند بسیاری از مردم اروپای شمالی، مردمی ناتوان در گفتگو و فاقد صفات اخلاق شخصی برای طرح نظریات خودجوش خوددند. و کلاً مانند عصای چوبی زیر بغل گفتگوهای آنان را گرفته‌اند. سیستم! بازوان و تعقل فرد فرد اینان را گرفته تا برای یک لحظه آنان احساس نکنند که می‌توانند بدون شناخت تکالیف قانونی در کل سیستم راه روند. چه دنیای بیگانه از خویشتنی که همه در انتظار پستی، ترسان و لرزان برای دریافت نامه‌های مرگ خود لحظه‌شماری می‌کنند. همه شرایط برای ظهور اطاعت کورکورانه قانون رهبران قدرتمند فراهم است و دائماً این احساس اطاعت توأم با ترس را در برابر اداره‌داری و شهرداری محل و اداره کار و بیمه محل خود تمرین می‌کنند. تا کی فرارسد و این سیستم نازیستی داری و دادگاهی به سیستم سیاسی و نظامی نازیان ناتو بدل شود. آن اس‌اس‌های استبداد، امروزه لباس مأموران داری «ای‌گ» را بر تن کرده‌اند و گشتاپو، به صورت مأموران پلیس قضایی پارلمان اروپا، آرامش خواب و زندگی را از نژادهای اروپایی ربوده‌اند.

اینان، با دیدهای بسته به منافع آهنین تیسن کروپ، شل، توتال، بنر و بی‌ام و... می‌خواهند درباره فرهنگ‌های بشری گفتگو کنند؟! و اصول اخلاقی را در گفتگوهای جهانی فرهنگ‌ها رعایت کنند!؟

خوش‌باوری است اگر کسی کوچک‌ترین احتمال تحقق آن از اکثریت به اتفاق عوام و خواص اروپا و اولاد آمریکائیشان را در سر بپروراند.

احترام نهادن به عقاید یکدیگر به معنای حقی نیست که باید همه از آزادی عقاید



برخوردار باشند، بل بر اساس زمینه‌های آموزشی و تربیتی مدارس اروپا، به معنای حفظ بی‌تفاوتی نسبت به تمایلات و موقعیت دیگران است. چنین سکوت نهفته در برخورد با شخصیت افراد، در برخورد نخست بسیار اخلاقی جلوه می‌کند. ولی دیری نمی‌پاید که خود را در نیستان خشکی احساس می‌کنی که همه مانند نی‌های سخت پیش هم قرار دارند بی‌آنکه با مهر در هم پیچیده شوند. هیچ دستی جز در تصور لذتی یا نفعی مادی، به گردن غیر نمی‌افتد. آنان که مسیحیان فرهنگ‌شناسی هستند گرچه از این بحران اخلاقی نالانند. ولی هرگز نمی‌توانند بیش از حجم خود جای بی‌عقیده دیگران را پرکنند. بحران امروز غرب دست و پا زدن برای بهترین فکر فرهنگی نیست، برای یافتن راه‌های فرار از مسؤولیت‌پذیری اخلاقی و فرهنگی در سطح خانواده و جامعه است.

«حقوق بشر» که آخرین تلاش فلسفی غرب در قرن ۲۰ برای حفظ و احترام به بی‌تفاوتی‌های اخلاقی و فرهنگی در غرب بود، در عمل به صورت یک سلاح غیر اخلاقی به کار گرفته شد، تا آزادی دلخواه را هم موجب دلشادی فرانسویان و ایتالیایی‌ها سازد و هم ضامن خودکامگی هم‌پیمانان نظامی، ورشو و ناتو. و در بعد اجتماعی، روحیه مسؤولیت‌پذیری جوامع فرهنگی را به بی‌تفاوتی اخلاق صنعتی سوق دهد. جهانی در هم‌بافته راهی به احیای آگاهانه وجدان آزاد ندارند، از هر سوی فلسفه قدرت، در برابر مسیر او تابلوهای: «ورود ممنوع، منطقه نظامی است» نصب کرده، تا حقوق بشر، فقط بر اساس شرایط ژئوپولوتیکی اروپای غربی و آمریکا پس از جنگ گرم با نازی‌ها و کمونیست‌ها، تعریف و تحلیل شود. حافظ شرایطی است که در اواخر قرن ۲۰ به منافع غرب پس از جنگ سرد تبدیل شد. در هردو شرایط نقض حقوق بشر، این میراث اخلاقی فرهنگ‌های جهانی در هم بافته بود که یا «خردگرایی» آن در آتش داغ تعصبات دولتهای غربی می‌سوخت و یا «خردگریزی» او در سردخانه اجساد بی‌هویت نگهداری می‌شود. از تمام مفاد عریض و طویل حقوق بشر فقط یک زندگی به‌اندازه مصرف سگ‌های پیرهای اروپای غربی به پناهندگان دفاع از حقوق بشر می‌رسد. قوانین مهاجرت در بخل اخلاقی مغرب‌زمینی‌ها، شخصیت اخلاقی مهاجران را لگدمال کرده است. چه ظاهر دل‌فریبی، درست مانند مردگانی که آرایش شده، لباس برتن، دست روی دست نهاده، آماده بازگشت به موطن خود هستند. مهاجران در اروپا مطرودان اخلاقی

به‌شمار می‌آیند تا تأثیرگذاری آنان بر اصلاحات فرهنگی غرب به حداقل خود رسد. در این بن‌بست یخ یا آتش، شکل مصرف جهانی توانست به نفع خودخواهی شرکت‌های بزرگ تولیدی عوض شود، محیط زیست، برای زیستن نامناسب گردد. تولید، در پناه حقوق بشر، به‌کارگیری هر شیوه‌ای برای فزونی تولید را توجیه کرد، تا آن‌جا که انسان نداند چگونه می‌تواند خود را از شیمی مواد غذایی و فیزیک تخریب و بیوشیمی سرمایه‌به‌دستان تشنه تولید طبیعت ساختگی و سلاح‌های شیمیایی و اتمی و سیستم پیچیده جهانی کنترل‌های امنیتی و فضولات صنایع، رهایی بخشند تا روی تخت خواب بیماری، با ماسک اکسیژن تولیدی و در فضای دل‌آرای حقوق بشر نفسی کشد و از بی‌تفاوتی‌های وجدانی آن در برابر حقوق طبیعی خود، احساس امنیت کند؟! آیا جهان غیر غربی حق ندارد این نقض‌های آشکار حقوق بشر را در غرب مورد گفتگو با غربیان قرار دهد.

بدیهی است این عجزه هزارداماد که از جادوگری علم و سیرک فلسفه قدرت تولید مصنوعی غذا به ثروت سرشاری رسیده، چه شرایطی برای بهره‌مندی نوه‌های مفلوک خود به‌نام دولت‌های کوچولو فراهم سازد تا با سلاح امنیتی، میراث اخلاقی جامعه خود را جارو کنند و با سلاح کشتار جمعی دفاع از حقوق بشر را حامی افزونی صادرات هشت کشور صنعتی جهان، به جهان غیر غربی نمایند تا بر آنان منت نهند و نامشان را در لیست ناقضان حقوق بشر قرار ندهند!

جایگاه اخلاق در گسترش سودمنشانه تکنولوژی گم شد تا ضرورت بازآفرینی فلسفه‌های قدرت، در هیکل پارلمان‌تاریسم فراهم شود. انسان‌ها در این امواج خروشان دموکراسی چون قوطی‌های کنسرو، از هم جدا شدند تا خودپرستی قانونی! بتواند به‌عنوان اصل ضروری جداانگاری‌ها در منطق علمی، منشأ قانونی آزمندی‌ها، کینه‌توزی‌ها، بدسگالی‌ها، ستمگری‌ها و غریب‌کشی‌ها شود. عشق در دل‌ها کوچک شد، تا در یک شیپور پلاستیکی جای گیرد. از خودگذشتگی را به جرم تعصب در زندان نفس‌پرستی حبس کردند تا خس فداکاری، کیان مادی غرب‌پسند هشت جامعه صنعتی جهان را متزلزل نسازد. ناتو را سدی در برابر جهان غیر غربی برپا کردند تا عشق به حفظ محیط زیست و نزدیکی فرهنگ‌ها، بر منطق میلیتاریسم علامت سؤال نهد. چه سرمایه و



انرژی عظیمی برای حفظ غیراخلاقی غرب هزینه می‌شود تا صدایی از درون آدمیان، وجدان دینی را به یاری نخواند. پاپ چه می‌تواند بکند وقتی فقط عصای موعظه، در دستش مانده است و یواشکی از پشت پنجره‌ای کوچک می‌تواند نقی بزند؟! هرچه می‌تواند بکند تا وقتی که در نظر غربیان، یک سامی نژاد است؟! دلانی لاما چه بگوید، وقتی که حتی نمی‌تواند به خانه خود بازگردد؟! کنیسه‌ها چه کنند وقتی که صهیونیسم آرمان‌های سیاسی خود را به تورات افزوده است. عارفان شیعی ایران و ترک، درهای عرفان را بر روی دیگران بسته‌اند. سازمان‌های بین‌المللی برای جان دادن به اخلاقیات چه می‌توانند انجام دهند در حالی که زیر اراده‌های اتمی پنج کشور از نفس کشیدن می‌هراسند؟! دیگر کجا می‌توان اخلاص اخلاقی را در آسمان خراش‌های قدرت سیاسی و اقتصادی حکومت‌ها یافت، چهره‌اش را دید و ورای هیاهوی شبکه جهانی ارتباطات، با صدایش، گوش را نوازش داد؟!!

در این شرایط شکوفایی تمدن برای غربیان ولی بحران اخلاقی برای غیرغربیان! نمی‌دانم چرا رسانه‌های غربی و شرقی برای بی‌تأثیرکردن فرهنگ اخلاقی بودا، کنفوسیوس، هندو و... عموماً و اسلام خصوصاً همه ابعاد جدی اخلاق اسلام را مورد انتقاد قرار می‌دهند؟ آیا تا هر نوع تمایزی بین اخلاق اسلامی و فلسفه‌های غیردینی اخلاق در غرب برداشته شود؟! و همه در یک کاسه کسادبی فرهنگی جهان دست نهند تا تئوری غیراخلاقی جنگ تمدن‌ها جای خود را به گفتگوی اخلاقی بین فرهنگ‌ها درباره تمدن‌ها ندهد؟! تلاشی که من مقیم اروپا هر روز و شب ناظر این برنامه‌های تبلیغاتی در صدها رسانه عظیم شرکت‌های تبلیغاتی اروپا و آمریکا است. چرا؟ نمی‌دانم! مگر گفتگو کردن یک ضرورت نیست؟ یک منطق نیست؟ و آیا این منطق نباید به دور از تحمیل احساس حقارت تحقق پذیرد؟ و آیا باید به جای بعضی از دین‌داران متحجر و دولت‌مندان ریاکار و برای جلب خوشبختی در فلسفه قدرت، دهان بر شیپور نهاد که اسلام چون دینی است که زمینه‌های اخلاقی برای انجام چنین گفتگوهایی را ندارد، مسلمانان نمی‌توانند صفات اخلاق گفتگو در برخوردهای جهانی را رعایت کنند؟!!

با خیالی صلحشان و جنگشان با خیالی فخرشان و ننگشان.

کسی این کلمات را بر صفحه لپ‌تاپ می‌نگارد که در شهر کُن زندگی می‌کند، از

فیلارمونیک کلن بازگشته، پاپیون خود را گشوده و پشت میز تحریرش نشسته و از پنجره‌ای که در برابر دیدگانش باز است رفت و آمد آلمانی‌های شیک‌پوش و متمول را نظاره می‌کند، با صدها مدیر کارخانه آشناست و بیش از ده سال مدیرعامل یک واحد تولیدی و سازنده و طراح خط تولیدی در آلمان بود. سه فرزندش در دورهٔ دکتری فیزیک و بیوشیمی و انفورماتیک دانشگاه‌های بن و مونیخ و یک دخترش در دانشگاه کارلرزروه آرشتکت می‌خواند. بیش از ده جلد کتاب در آلمان چاپ کرده و با عالی‌ترین تکنولوژی چاپ آثار هنری و صنایع پیچیده بسته‌بندی مواد غذایی آشناست. در اروپا و کشورهای شرقی سفرهای فرهنگی داشته و صدها بار در برابر جمعیت‌های انبوه دربارهٔ فرهنگ‌ها سخنرانی کرده است، از تجارب بسیاری از فرهنگ‌شناسان و روشن‌فکران بهره‌ها گرفته و کاملاً با خطوط کلی انحراف‌های فرهنگی در کشورهای اسلامی و ایران آشناست.

چنین فردی نشسته در غرب و اظهار تعجب می‌کند که چرا بسیاری از تحلیل‌گران و نویسندگان تفسیر و گویندگان در رسانه‌ها که نمی‌خواهند در اعمال حاکمیت تبلیغاتی بر جهان غیر غربی، چشم‌ها و گوش‌های مخاطبان خود را بنگرند، انتقاد می‌کند که سیاست غرب همیشه خود را برای تحقیر فرهنگ غیر غربی تدارک می‌بیند. و صریحاً می‌نویسد: هیچ‌گاه محافل سیاسی فرهنگی غرب نخواستند فرهنگ سیاسی! متعصبانه و پرتبعیض خود علیه دیگرخط‌ها، زبان‌ها، هنرها، ارزش‌های اخلاقی، غذا خوردن‌ها و لباس پوشیدن‌ها را اصلاح کند. هیچ‌گاه زمینهٔ تربیتی و آموزشی جامعهٔ خود را برای قبول جهان غیر غربی و شنیدن حرف دیگر فرهنگ‌ها متحول نساخت و همیشه در عیوب اخلاقی خود دست و پا زد بی‌آن‌که مجالی به دیگران دهد تا نقدهای فرهنگی خود را به گوش آنان برسانند. عموم غربیان نمی‌خواهند مناسبات فرهنگی نوین جهان غیر غربی را متقابلاً بشناسند، نمی‌خواهند روحیهٔ غیر اخلاقی اکثریت مردم خود را به اخلاق حسنه بدل سازند، آنان احساس ضرورت مادی نمی‌کنند که قدری به جهان در هم‌بافتهٔ اطراف، غیرمادی بنگرند.

آیندهٔ جهانی که هردوسوی آن‌گریزان از همنند، به کجا خواهد انجامید؟ چرا باید شرقی‌ها بگویند دانش و پول غربیان را بگیرید و در لجنزار زندگی غربی نمایند و غربیان بگویند مواد اولیهٔ شرقی‌ها را بار کنید و یک لحظه در فرهنگ پوسیدهٔ آنان توقف نکنید.



این مقابله ساختگی قدرت‌های سیاسی، جهان فرهنگی ما را به پرتگاهی رسانده است که هیچ‌کس راه متوقف کردن آن را نمی‌داند. راه حل‌هایی مانند جنگ تمدن‌ها، پیش از آن‌که به تفوق تمدن‌های غربی منتهی شود، به احتمال زیاد به پیروزی هویت پرستان ضد غربی مشرق‌زمینی‌ها منجر خواهد شد. چرا باید با مهره‌های فرهنگ، در قمار قدرت سیاسی ثروت بازی کرد و جهان واحد خود را پاره‌پاره نمود؟ چرا؟... چرا باید گل‌های جهانی در هم‌بافته را پرپر کنیم تا به‌جای لذت از دیدن زیبایی‌اش و بوکردن عطرش با شاخه‌های خشک‌ش به جان هم افتیم؟!... و چرا اروپای غربی نمی‌خواهد جامعه خود را در فرهنگ‌های جهان جهانی کند؟! چرا از تعریف جهانی شدن باید غربی شدن را بفهماند و در نتیجه حقوق بشر بیش از آن‌که مدافع درک متقابل حقوق فرهنگ‌ها در مغرب زمین شود، عملاً به گسترش بی‌هویتی و بی‌تفاوتی فرهنگی - اخلاقی در شرق منجر گردد؟! آیا وقت آن نرسیده که به‌جای اهداف سیاسی - اقتصادی رسانه‌های غربی، با اهداف اخلاقی - فرهنگی امکان‌گفتگو پیدا کنیم تا حرکت چند طرفه اطلاعات فرهنگی را در تمدن‌ها تجربه کنیم؟!!

نمی‌دانم شما چه فکر می‌کنید!....

موضوع دوم: آیا اسلام برای انجام گفتگوهای اخلاقی، بایسته‌های اخلاقی خاصی را تعلیم داده است؟

ای تهیه‌کننده عزیز!

اگر اهانت زیرکانه به تعالیم اسلام و یا هر دین و فرهنگی دیگر، برای دفاع سیاسی - اقتصادی شما از جنگ تمدن‌ها نبود، هرگز راضی نمی‌شدم عیب‌های حقیقی فرهنگی محل اقامت خود و شما را نقد کنم. این نقد برای بالا بردن یا بالا نشان دادن فرهنگ خود نیست، برای پایین آوردن و اعظان اخلاق‌ستیزی است که تریبون‌های جهان را به انحصار خود درآورده‌اند تا شاید پژوهشگرانی مانند شما به آرامی وجدان اخلاق دینی خود را به یادآورند، با من و مای حاضر در غرب ولی به جرم تعلق به فرهنگی دیگر، گمنام، همراه شوند. دستشان را در دستم نهم تا قلبم را در دستشان نهم و بی‌هیچ کین و کبر به دانسته‌های یکدیگر گوش فرادهمیم تا لااقل بدانیم: علیه کی و درباره چی

خطابه می خوانیم! یکی با وسایلی که امواج آن به جهان می رسد و یکی مهاجر غربی که فقط تا صفحه‌ای که روی آن می نگارد سخنش ره به جای دگر ندارد... با این آرزو که شاید بانگ این مرغ شرقی، در صخره‌های سخت غرب و فرسودگی خشت شرق اثری داشته باشد....

تهیه کننده عزیز!

فرهنگی که من در آن پرورش یافته‌ام، گفتن و آن‌گاه پنهان شدن نیست. گفتن و شنیدن و اصلاح کردن است. از این رو اگر با همه اصرارها نخواستی تا درباره گفته‌هایت بشنوی، من با نهایت احترام شما را از خود دور نمی بینم و می گویم و در انتظار پاسخ شما و دیگران می مانم، تا خود را اصلاح کنم. بی هیچ مهلت و تعیین زمانی:

فرمودید: «مسلمانان تحت تأثیر «دین اسلام» فاقد «ضوابط اخلاقی» شناخته شده در انجام گفتگویی فرهنگی هستند». و ایرانیان: «قرن‌هاست که مطابق فرق مختلف دیانت «شیعه» پرورش یافته‌اند و به «پیروی» امام اولشان علی [ع]، نه تنها از سختگیری و اعمال تعصب در هر گفت‌وگویی باکی ندارند بلکه از انتقام‌گیری و طرد و تبعید و یا کشتن گفتگوکنندگان مخالف آرای دینی شیعی خود شادمان می شوند!».

در این دو عبارت قضاوت فرهنگی، نکته اساسی با ارزش، توجه به اخلاق شایسته در یک گفت‌وگوی فرهنگی است. ولی توأم با یک قضاوتی در محکوم کردن اسلام، چون فاقد ضوابط اخلاقی است. و تعلیمات امام علی بن ابی طالب [ع] چون بر سخت‌گیری و تعصب و انتقام تأکید نهاده است.

با این همه، چون نکته با ارزش، توجه به اخلاق گفت‌وگو بود، مرا بسیار خوش آمد که هم اهمیت چنین اخلاقی را بررسی کنم و هم قضاوت شما را در بستر همان پژوهش مورد بازنگری مجدد قرار دهم، تا برای قضاوت نهایی، آن را تقدیم فرهنگ شناسان کنم: اسلام برخلاف فلسفه‌های اخلاقی حاکم بر فضای تربیتی جوامع غربی، گفت‌وگویی را اخلاقی نمی داند که صفات گسترده اخلاقی گفت‌وگو جای خود را به یک «راستی» فلسفی یا قانون بازجویی دهد. گفت‌وگویی اخلاقی است که در آن بدون هیچ اکراه و هراسی، آزاد با آگاهی نسبی و صرفاً به نیت آموختن و نادانسته‌ها را تکمیل تر کردن و دانسته‌های خود را تصحیح کردن می داند. رعایت این، شالوده آزادی است که



شرافت اخلاقی انسان بر اساس آن طرح ریزی شده است، قواعد پرهیزگرانه‌ای که گفت‌وگو با دوست و دشمن، با هر کس، از هر دین و قومیت و نژادی در آن یکسان دانسته شده است. اصلی که این قواعد از آن برمی‌خیزد، عقل فلسفی و دلایل خوب و بد این و آن نیست، تعلیمی است که خداوند به پیامبر اسلام داد تا با مخالفانش جدال احسن داشته باشد؛ (وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ).^۱ و از مجادله با مردمی که دارای عقاید دیگر (اهل الکتاب) هستند، منع شد (وَلَا تُجَادِلُوا)، مگر (إِلَّا)، «بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ».

«حسن» و «احسن» در زبان‌های دیگر به معنای نیکو و خوبی و صحیح و مهربانی است. چهار معنای نهفته در یک واژه قرآنی است. شیوه گفت‌وگو در تعالیم قرآن وقتی نیکوترین است که با درشت‌خویی، طعنه و اهانت توأم نباشد، پس بدان که «وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ». عمل خوب چون امر اوست، برای هر فرد پاک دینی، یک بایست ایمانی است که به حقیقتی ختم می‌شود و در نتیجه ذهن ما آن‌ها را خلق نکرده است. حق است که خداوند می‌داند چه نیاید‌های شری انجام می‌دهیم و چه بایدهای خیری. اوست که ما را فراتر از خواسته ما، به رفتار نیکو (خوب) با پدر و مادر دعوت کرده و آن را برای ما واجب خوانده است: «وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا».^۲ و چون خوبی، کار درستی است پاداش آن نیز خوب خواهد بود: «هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ».^۳ پس کنندگان کردار خوب، کسانی هستند که بخردانه‌ترین کار را مطابق خواست خداوند انجام داده‌اند و از این روی خداوند از آنان راضی است: «وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ».^۴ انسان‌های خوب، خوبی را چون باید شدنی است، در دل و ذهن خود می‌پروراند تا از زمره محسنین شوند؛ زیرا در قرآن آمده است: «وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ».^۵ اگر مردم نادان قدر احسان شما را ندانستند، بدانید که کار اخلاقی، چون خداوند کننده آن را تأیید کرده، همو نمی‌گذارد پاداش محسنین از میان برود: «فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ».^۶ قرآن قرائت الهی اخلاقیات است و برای همه آنانی که در منابع فرهنگی عرفان اسلامی تفحص کرده‌اند تردیدی باقی نمی‌ماند که در این ایمان بخردانه تکیه‌گاهی است که همه مسلمانان می‌توانند خود را در قبال اخلاق، از روحیه شکاکی‌گری رها سازند و با روحی باورکننده گام در سیر علم و اخلاق گذارند.

وقتی خوبی و درستی و بایستی در قرآن عین یکدیگر دانسته شود، باید یک تنزیل و

از همان سنخ هست‌ها دانسته شود.

از این رو گفت‌وگو، در قرآن برخلاف فلاسفه طبیعی میدان تنگ‌اندیش مسلک انگلس، یک فرمان الهی در فراخنای وجدان انسانی الهی است برای باهم اندیشیدن. چون منشأ آن احساسات و ذهن ما نیست، پس هم ضرورت آن حق است و هم صفاتی که بر آن مترتب است. وقتی ایمان داریم حق است، لازمه آن باید‌هایی است که می‌بایست رعایت شود. لذا اسلام به گفت‌وگو به عنوان یک نیکی و باید اخلاقی نگریسته که چون کلیت دارد، هم عقلاً صفت آن خوبی است و هم صفات آن عیناً باید‌های خوب چنین کلیتی چون برآمدهایی خوب‌اند، جنبه مصلحت‌جویی و انتفاعی ندارد. و از اساس مخالفت سوداگری، تعصب‌ورزی در هر گفتگویی است. چنین اخلاقی، ره‌آورد صرف بخردانه برآمدهای خوبی نیستند، «توفیقی» است که مسلمان آن را از خداوند می‌طلبد و از همان‌جا به معاد می‌نگرد و احساس و تمایلات درونی خاصی که او را در برابر این قضاوت قرار می‌دهد که این تکلیف باید بر اساس اختیاری که به ما ارزانی شده، خالصاً لوجه‌الله انجام داد. سیر در این حسنات، سیر در مکارم اخلاق است، همان هدف والای بعثت و دعوت که پیامبر اسلام بدان اشارت فرموده بود: «إِنِّي بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ».^۷

موضوع سوم: آیا علی بن ابی‌طالب در پیروی از اسلام انسان‌ها را به رعایت اخلاق گفت‌وگو و گفت‌وگوی اخلاقی دعوت فرموده است؟

آری، تهیه‌کننده عزیز!

«تعصب» در جهان‌بینی اسلام، گفتار و کرداری است شیطانی و علی که خود پاک‌ترین مؤمنان به اسلام بود از تعصب به این عنوان که: ابلیس نخست کس است که عصبیت را آشکار ساخت ما را از نزدیکی به آن منع ساخت و در خطبه‌ای فرمود: «شیطان دشمن خداوند، پیشوای متعصبان و پیشرو مستکبران، پایه عصبیت را نهاد». ^۸ لذا همه ما را سفارش فرمود که: «پس آتش عصبیت را که در دل‌هایتان نهفته است خاموش سازید». ^۹ بدین‌سان چون عصبیت از «آفات شیطانی» است، «تبعیض» نیز می‌تواند در محیط تعصبات، رشد و نمو کند و مانع از استقرار روابط سالم بین انسان‌ها شود. لذا علی با



نگرانی بسیار از غلطیدن ما در کردار نااخلاقی تبعیض فرمود: «هان! بترسید، بترسید از پیروی بزرگانتان که به نژاد خود نازیدند و «تَرْفَعُوا فَوْقَ نَسَبِهِمْ...» چرا؟ زیرا به فرموده ایشان: چنین مهترانی: «پایه‌های عصبیتند و ستون‌های فتنه».^{۱۰}

تنها با چنین اراده آگاهانه، بخردانه و ایمانی است که می‌تواند از کلیات ذاتی حکم اخلاقی گفت‌وگو، صفات زشت اخلاقی را زدود و آن را از تعصبات، آزارگری، زبونی، خودگروی و نادرستی دور کرد و به صفات، حسنه آن را دلیرانه، خردمندانه و آزادانه و سازنده ساخت:

چگونه؟

علی [علیه السلام] فرمود با حسن نیت، زیرا: «التَّيَّةُ أَسَاسُ الْعَمَلِ»^{۱۱} و: «الْأَعْمَالُ ثِمَارُ النَّيَّاتِ».^{۱۲}

و با خودرایی از خویشتن زدودن؛ زیرا: «مَنْ أَسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ زَلَّ».^{۱۳} و: «مَنْ أَسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ خَاطَرَ وَ غَرَّرَ».^{۱۴} اساس استبداد، میل به فرمان دادن است که چون به گفت‌وگویی داخل شود، آن گفت‌وگو را به تباهی خواهد کشاند. علی در نامه‌ای خطاب به فرزندش نوشت: «بدان که خودپسندی آدمی را از راه راست بگرداند و خردها را زیان رساند».^{۱۵} اساساً در اسلام خودپسندی در آشکال مختلف تظاهر به جلب نظر دیگران نسبت به خود، مرتبتی از مراتب در شرک است، نابخردانه و نااخلاقی معرفی شده است، علی فرموده: «از بهترین فرصت‌های شیطان است تا بتازد و کرده نیکوکاران را نابود سازد».^{۱۶} از نظر علی گفت‌وگو مباد که به احساس حسادت توأم باشد: «الْحَسَدُ حَبْسُ الرُّوحِ».^{۱۷} پس چون صفتی ناشایست است با ایمان جمع نگردد: «الْإِيمَانُ بَرِيءٌ مِنَ الْحَسَدِ».^{۱۸} و در خطبه‌ای ما را فرمود: «وَلَا تَحَاسَدُوا فَإِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ»^{۱۹} عکس آن، اگر کسی را دیدید که او مدعی مسلمانی است ولی در گفت‌وگو نسبت به صفات خوب دیگران حسادت می‌ورزد، او چون عاطفه را بر عقلش فرمانروا ساخته، در خور سرزنش است: «مَنْ اتَّقَى قَلْبُهُ لَمْ يُدْخَلْ الْحَسَدَ».^{۲۰}

مسلمان باید که کلام خود را از هر نوع کین‌جویی و کین‌خواهی بزدايد؛ زیرا کین از عواطف شر است و علی فرمود: «سِلَاحُ الشَّرِّ الْحِقْدُ».^{۲۱} و فرمود: «رَأْسُ الْعُيُوبِ الْحِقْدُ».^{۲۲} پس کین‌ورزی صفت ناشایستی است که عطف را از دل می‌شوید و کلام را

از درستی و راستی دور می‌سازد و علی [علیه السلام] فرمود: «سَبَبُ الْفِتَنِ»^{۲۳} و آن را «سِلَاحُ الشَّرِّ»^{۲۴} خواند.

برای حذف همین صفت نااخلاقی است که علی در کلامی ما را فرمود: «در گفتن عیب کسی که گناهی کرده است شتاب مکن چه امید می‌رود که آن گناه را بر او ببخشند و برگناه خرد خویش ایمن مباش چه بود که تو را بر آن گناه عذاب کنند».^{۲۵}

نشانه اخلاقی بودن یک گفت‌وگو، در همین خویشتن‌داری پرهیزکارانه و اخلاقی است که عالی‌ترین جلوه‌گاه آن حلم است. حلم در کردار و گفت‌وگو، از زمره صفات مهمی است که علی [علیه السلام] نیز ما را به رعایت آن دعوت کرده، فرمود: «وَقَارِ الْحِلْمَ زِينَةَ الْعِلْمِ».^{۲۶} پس اظهار علم در گفت‌وگویی نتیجه‌بخش است که: «حَتَّى يُفَارِقَهُ الْحِلْمُ».^{۲۷} در نتیجه اسلام معتقد است که رعایت حلم در هر گفت‌وگویی از صفات حسنه‌ای است که: «دَلِيلٌ وَفُورِ الْعِلْمِ» است. برای تربیت‌پذیری و رعایت این صفات اخلاقی، باید در گفت‌وگو سخن به تندی نرانیم و با درستی و خشونت مخاطب خود را آزار ندهیم. علی فرمود: «لِسَانُ الْجَهْلِ الْخَرْقُ».^{۲۸} مسلمانان را هشدار داد: «الْخَرْقُ مُعَادَاةُ الْأَرْءَاءِ وَ مُعَادَاةُ مَنْ يُقَدِّرُ عَلَى الضَّرَاءِ».^{۲۹} پس باید همواره در گفت‌وگو با مدارا سخن گفت. مدارا کردن: «ثَمَرَةُ الْعَقْلِ»^{۳۰} و «رَأْسُ الْحِكْمَةِ»^{۳۱} و «عُنْوَانُ الْعَقْلِ»^{۳۲}. پس فرمود: «سَلَامَةُ الدِّينِ وَ الدُّنْيَا فِي مُدَارَاةِ النَّاسِ».^{۳۳}

چنین مسلمانی وقتی سخن می‌گوید، به گستاخی کلمات را بر زبان جاری نمی‌سازد؛ زیرا علی [علیه السلام] فرمود: «مَنْ أَقَلَّ الْأِسْتِزْسَالَ سَلِمَ» و «مَنْ أَكْثَرَ الْأِسْتِزْسَالَ نَدِمَ».^{۳۴} پس مسلمان باید که با مهری نرم و ملایم با مردم گفتگو کند؛ زیرا علی فرمود: «خُلِقَ الْإِيمَانُ الرَّفْقَ».^{۳۵} چنین کسی نیازی ندارد که از سخن گفتن و یا شنیدن سخن دیگران، به خود ببالد. علی مسلمانان را خطاب فرمود: «رِضَاكَ عَنِ نَفْسِكَ مِنْ فُسَادِ عَقْلِكَ».^{۳۶} از خود راضی بودن در گفتگو مقدمه ریای در گفتگو است، صفت زشت و ناراستی که علی درباره‌اش هشدار داد: «آفَةُ الْعِبَادَةِ الرِّيَاءُ».^{۳۷} از گفتگو چون خود نمایی زوده شد، متکی به رأی و تدبیر طرفین قرار می‌گیرد. علی فرمود: «الرَّأْيُ بِالْفِكْرِ».^{۳۸} پس ای مسلمانان: «لَا تَسْتَعْمِلُوا الرَّأْيَ فِيمَا لَا يُدْرِكُ قَعْرَةَ الْبَصَرِ وَلَا تَتَغَلَّلْ إِلَيْهِ الْفِكْرُ».^{۳۹} وقتی با تفکر نظری اظهار شود و آن نظر از ریا دور باشد، مجال برای راستگویی، درست گفتن



مهیا می‌شود. انسان اخلاقی گرفتار دوئیتی نمی‌گردد که زبان و قلب او را در گفتگو از هم جدا سازد. علی در خطبه‌ای شدیداً مردمی را که: «دوستی را به زبان به کار برند و به دل با هم دشمنند»^{۴۰} مورد مذمت قرار داده، صریحاً خردمندان خوش زبان را هشدار داده: «زبان خردمند در پس دل اوست، و دل نادان پس زبان او»^{۴۱}

راستی صفت پاک اخلاقی است که علی آن را: «لِسَانُ الْحَقِّ»^{۴۲}. و: «أَمَانَةُ اللِّسَانِ»^{۴۳} خواند. پس فرمود: «الْصِّدْقُ رُوحُ الْكَلَامِ»^{۴۴}. چون شرط ایمان به خداوند این است که انسان را نمی‌توان با کلماتی وسیله نابخردی‌ها قرار داد، پس: «الْصِّدْقُ لِبَاسُ الدِّينِ»^{۴۵} «رَأْسُ الدِّينِ»^{۴۶} «لِبَاسُ الْحَقِّ»^{۴۷} و «عِمَادُ الْإِسْلَامِ وَ دَعَاةُ الْإِيْمَانِ»^{۴۸} است. در اسلام اساساً راستگویی نه تنها: «لِسَانُ الْعِلْمِ»^{۴۹} همه انسان‌هاست، بل به فرموده علی [علیه السلام]: «مَنْ صَدَقَ أَصْلَحَ دِيَانَتُهُ»^{۵۰}.

تأکید اسلام به «راستی» بر این پایه عقیدتی استوار است که اسلام کل انسانیت را جزئی از غایت ربّانی مسلمانان دانسته است، لذا فهمیدم چرا علی فرمود: «مِلَاكُ الْإِسْلَامِ صِدْقُ اللِّسَانِ»^{۵۱}. و در خطبه‌ای به ما فرمود: «راستگو برگزیده‌های رستگاری و بزرگواری است و دروغگو کناره مغاک و خواری»^{۵۲}.

در مراعات همه این سجایای اخلاقی گفتگو، نبایست خردمندان، در ابراز دانش خود، بر مخاطبان خود منت نهند، علی فرمود: «مَنْ نَهَادَن اِرْجَ نِيكِي رَا بَبْرَد، وَ كَار رَا بَبْرَك شَمْرَدَن نُوْر حَق رَا خَاْمُوْشْ كَرْدَانَد.»^{۵۳}

اخلاق در اسلام امری عمومی و جهانی است ولی بر خلاف نظر کانت که قانون اخلاقی را صرف عین اراده معقول همگان می‌داند، به ما تعلیم داده که هرگز نباید به نفع جمع اکثریت نفی شود، اراده فرد و جمع در اراده حق به یک اعتبار است. لذا علی [علیه السلام] فرمود: «أَنْصَحَ النَّاسَ لِتَنْفِسِهِ أَطْوَعُهُمْ لِرَبِّهِ»^{۵۴}.

پس چون باید با هر نوع احساسی که فرد یا جمعی را به نوعی به تمتع و لذت جوئی از اخلاق سوق می‌دهد، خط بطلان کشید. باید دقیقاً متوجه گفتار مردم بود که آیا از دهان او، بوی درون، در گفتار مردمان نهفته است و اصل: «اللِّسَانُ مِيزَانُ الْإِنْسَانِ»^{۵۵} را به ما تعلیم فرمود. هم هشدارمان داد که باید بدانیم گفتار اخلاقی «تَرْجُمَانِ الْعَقْلِ»^{۵۶} است و هم: «مَا عَقِدَ إِيمَانُهُ مَنْ لَمْ يَحْفَظْ لِسَانَهُ»^{۵۷}.

ایمان به خداوند شالوده اخلاقیات است که نمی‌گذارد در طبیعت، عاشق و در خود بگرویم، مانع از جوشیدن ارزشهای اخلاقی شایسته و بایسته از درون خود شوند، و علی فرموده بود: «الرَّاضِي عَنْ نَفْسِهِ مَعْبُودٌ وَالْوَارِثُ بِهَا مَقْتُونٌ»^{۵۸}.

علی بیش از هر کس دیگر زمان خود را شناخته بود که ارزشهای اخلاقی تنها در زبان مانده، و قلبها و اراده‌ها آنها را به کار نمی‌بندند، باکی نداشت که زشتی‌های جامعه مسلمان دوران خود را به راستی آشکار نکند و آن را به راستی عبرت آیندگان نسازد. می‌فرمود: «شما در زمانی به سر می‌برید که گوینده حق اندک است در آن، و زبان در گفتن راست ناتوان، آنان که با حق‌اند خوارند و مردم به نافرمانی خدا گرفتار.»^{۵۹} از این روی ما بر اساس تعالیم مولای خود نمی‌توانیم هیچ تعصبی به توجیه رفتار مسلمانان در گذشته و حال از کوچکان تا مهتران داشته باشیم، مگر آن را با ارزشها و صفات اخلاقی بسنجیم و روش آنان را در گفتگوها با رفتارها محک زنیم و راستی‌ها را در نفس خود بیازماییم. دین دقیقاً در نقطه مقابل نفس قرار دارد که مرکز صفات ناپسند اخلاقی است از این روی محک دیندار بودن در اسلام به نسبت مقاومتی است که انسان در برابر صفات غیر اخلاقی از خود بروز می‌دهد. علی در این خصوص به استاندار مصر نوشت: «پس تو را باید که با نفس خویش به پیکار در آیی و دین خود را حمایت نمایی.»^{۶۰}

برای بسته شدن راه‌هایی که نفس می‌تواند از طریق تقویت عاطفه دروغ‌پسندی و تعصب و ورزی، جایگزین خداوند در اخلاقیات شود، علی به ما تعلیم‌ها فرمود. که در حدّ یک نامه، و در همان محدوده نظریه‌های فلسفه اخلاق فلاسفه انگلیسی و آلمانی و فرانسوی و آمریکایی، بازگوش می‌کنم تا ملاحظه فرمایند تفاوت ره از کجا تا به کجاست:

چون خداوند در قرآن از ما خواست: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ...»^{۶۱} پس اختیار انتخاب راه کمال، از انسان کامل آموختن را نیز به ما ارزانی داشته است. تا دانش و کردار خود را به اخلاق نیکو بیاریم. انسان کاملی که خداوند رفتار اخلاقی او را ستود: «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»^{۶۲} از این روی، مکلفیم، مختار هستیم که حسنات را برگزینیم و مسلمانی حقیقی شویم و یا سیئات را به کار بنیدم و پشت به کمال اخلاقی زنیم. علی فرمود: «الْمُؤْمِنُ بِعَمَلِهِ»^{۶۳} و: «الشَّرَفُ عِنْدَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ بِحُسْنِ الْأَعْمَالِ لَا بِحُسْنِ



الْأَقْوَالِ»^{۶۴} تماماً مبین آن است که سجایای اخلاقی متکی بر امکان آزادی و اختیار ماست. در این خصوص علی به افرادی که چون انسان را در برابر خدای بی اختیار می‌داند، سجایای اخلاقی کردار و گفتار را باور ندارند، خطاب می‌فرماید: «وای بر تو! شاید قضا لازم و قدر حتم را گمان کرده‌ای اگر چنین باشد پاداش و کیفر باطل بود و تهدید عاطل و در آنچه بدان مأمورند دارای اختیارند و نهی نمود تا بترسند و دست باز دارند.»^{۶۵}

اینها تعالیمی است که مسلمان به آن باور دارد، صوری و انتزاعی نیست، چون در آن باور اسوه حسنه‌ای در برابر دیدگانش قرار دارد تلاش می‌کند اگر بخواهد اخلاقی باشد، رفتار و گفتار او چگونه باید باشد.

باید در گفتگو دروغ نگویید اگر چه بتواند و نفعش در آن و مصالحی بر آن مترتب باشد. علی [علیه السلام] فرمود: «الْكِبْدُ وَالْخِيَانَةُ لَيْسَا مِنْ اخْلَاقِ الْكِرَامِ». فرمود: دروغ «شَرُّ الْأَخْلَاقِ»^{۶۷} است، در نتیجه: «لَيْسَ الْكِبْدُ مِنْ خَلَائِقِ الْإِسْلَامِ». ^{۶۸} مسلمان در گفتگو با دیگران چون دروغ نمی‌گوید به خوب فهمیدن، فکر کردن، نیازمند است، و چون راست نمی‌گوید به لجاجت، اصرار و پافشاری متوسل می‌شود. علی فرمود: «اللَّجَاجُ يُفْسِدُ الرَّأْيَ»^{۶۹}؛ زیرا به لحاظ اخلاقی: «خَيْرُ الْأَخْلَاقِ أَبْعَدُهَا عَنِ اللَّجَاجِ»^{۷۰}.

در گفتگو باید از جدل و جدال در سخن پرهیزد، علی به ما فرمود: «الْجَدَلُ فِي الدِّينِ يُفْسِدُ الْيَقِينَ»^{۷۱}. نباید که در رفتار و گفتار فرد بخیلی باشد و یا بخیلی را مشاور خود قرار دهد؛ زیرا به فرموده علی: بخیل «تو را از نیکوکاری بازگرداند و از ناداری می‌ترساند.»^{۷۲} و مباد که مسلمان در گفتگویی زبان به افترا، بدگمانی و بدنام کردن دیگران گشاید، چه بسیار بسیار که علی ما را در ظاهر و پنهان از آن منع فرمود: «مَنْ دَخَلَ مَدَاخِلَ السُّوءِ أَتَاهُمْ». ^{۷۳} و فرمود: «أَبْغَضَ الْخَلَائِقِ إِلَى اللَّهِ الْمُغْتَابِ»^{۷۴}. چنین فرد اخلاقی می‌تواند که اگر در گفتگو خشمگین شد، خشم خود را فرو برد تا به پیامبر اسلام، آن اسوه حسنه تمسک جوید، علی در این خصوص فرمود: «الْمُؤْمِنُ غَرِيْبَتُهُ النَّصْحُ وَ سَجِيَّتُهُ الْكُظْمُ»^{۷۵}؛ زیرا: «مَنْ خَافَ اللَّهَ لَمْ يَشْفَعْ عَيْظُهُ»^{۷۶}.

وقتی هدف از اخلاق، تربیت اخلاقی برای انجام کار خوب است، پس لازمه خوبی کردن در گفتگو، صرفاً شنیدن کلام خوب نیست، هر کلام را به خوبی شنیدن، در برابر ناروایی‌ها متحمل و صابر بودن، آن را سنجیدن و بی‌هیچ بغض و کین و آزی بر آن

اندیشیدن مورد تصریح اسلام است و نه فقط به کلام خوبِ خوبان گوش فرا دادن. علی [علیه السلام] فرمود: «مِنَ الدِّينِ التَّجَاوُزُ عَنِ الْجُرْمِ»^{۷۷}. او انسانی بود که به همه صفات ناصحیح طرف مقابل با دیده عفو و گذشت می نگریست، به پیروان روش او در اسلام تعلیم می فرمود که در گفتگو: «درشتی کردن و درست سخن نگفتن با فرد یا افراد را بر خود هموار کن و تندخویی بر آنان و خود بزرگ بینی را از خود بران، تا خداوند بدین کار درهای رحمت خود را بر روی تو بگشاید.»^{۷۸} علی در حفظ احساس اغماض خردمندانه و تقویت این خصیصه اخلاقی در روابط اجتماعی اصرار می ورزید تا آنجا که حتی در آخرین لحظات زندگانش، فرزندان و یاران خود را به عفو قاتل سفاک خود تشویق کرد و صریحاً در نامه ای خطاب به آنان نوشت: اگر مردم، مرگ وعده گاه دیدار است. اگر قاتل را ببخشم «فَالْعَفْوُ لِي قُرْبَةٌ وَ هُوَ لَكُمْ حَسَنَةٌ فَاعْفُوا أَوْ لَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ».^{۷۹}

تاریخ اسناد زیادی در اختیار ما نهاده که نشان می دهد: «علی همواره راه عدل و رحمت و مردانگی را پیش یاران و دشمنانش به یکسان می گستراند.»^{۸۰} اسناد تاریخی به یادگار مانده از زندگانی این انسان وارسته دقیقاً صدق این ادعای راستین او را اثبات می کند که: «ای مردم! به خدا من شما را به طاعتی بر نمی انگیزم جز اینکه خود پیش از شما به گزاردن آن بر می خیزم.»^{۸۱} از این روی است که دائماً ما راهسدار داده فریب بدکاران را نخوریم که از روی هوس دین را می رانند و: «به نام دین، دنیا را می خورند: «يَعْمَلُ فِيهِ بِالْهَوَىٰ وَ تَطْلُبُ بِهِ الدُّنْيَا».^{۸۲}

تأکید بر همه این اصول اخلاقی در بیان علی، مبتنی بر یک قاعده انسانی است که آن را در نامه خود به فرزندش چنین نگاهشت: «پسرم! خود را در میان خویش و دیگری میزانی بشمار، پس آنچه برای خود دوست می داری برای خود دوست بدار. و آنچه تو را خوش نیاید برای او ناخوش بشمار، و ستم مکن چنانکه دوست نداری بر تو ستم رود؛ «وَ أَحْسِنَ كَمَا تُحِبُّ أَنْ يُحْسِنَ إِلَيْكَ وَ اسْتَفْحِجْ مِنْ نَفْسِكَ مَا تَسْتَفْحِجُهُ مِنْ غَيْرِكَ...»^{۸۳} در این قاعده اساسی اخلاق، ملاک صرف رفتار با هموطنان، یا همدینان نیست. علی در نامه ای به استاندار مصر نوشت: «مردم دو دسته اند: دسته ای برادر دینی تو هستند و دسته دیگر در آفرینش با تو همسانند، گناهی از ایشان سر می زند... به خطاشان منگر و از گناهشان در گذر، چنانکه دوست داری خدا بر تو ببخشاند و گناهت را عفو فرماید.»^{۸۴}



این است که عارفان مسلمان در طول هزار سال معترفند: منشأ اصیل ارزشهای اخلاقی، در عرفانی نهفته که اسلام آن را سیرهٔ پیامبر و اولیایی مانند علی نشان داد. از عشقی به خداوند نشأت گرفت که بس فراتر از احساس طبیعی و تعقل و قراردادهای اجتماعی و وظیفه‌شناسی است. در این نظریهٔ عرفانی که متأسفانه شما غربیان چندین قرن از آن فاصله گرفتید، به علت گسترش بازنگری‌ها به عرفان اسلام و عمیق شدن مستمر در نتایج معنوی دانش، بار دیگر غرب را در یک نگرش اخلاقی، متوجه ارزشهای دینی کرده است. آری، ای تهیه‌کنندهٔ عزیز! علی مولای عارفان به ما فرموده بود: «ثَمَرَةُ الْعِلْمِ مَعْرِفَةُ اللَّهِ».^{۸۵}

شرق و غرب، شما و ما، دیروز و امروز، برای علی که فرموده است: «مَا رَأَيْتُ شَيْئاً إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَبَعْدَهُ وَمَعَهُ» چنین مقامی جز با رعایت اخلاق گفتگو و گفتگوی اخلاقی، فهم شدنی نیست. نباید در اعلام قضاوت خود پیرامون فرهنگها در خویشتن ماند و از گفتگوی صادقانه برای فهم حقایق شانه خالی کرد؛ زیرا علی [علیه السلام] فرمود: «مَنْ اسْتَعْنَى بِعَقْلِهِ ضَلَّ».^{۸۶} چون در گفتارت به هیچ یک از منابع موثق فرهنگ اسلام اشارتی نداشتی، دانستم از زمرهٔ کسانی هستی که علی دربارهٔ آن فرمود: «مردم دشمن آنند که نمی‌دانند»^{۸۷} از این روی چون برای گشودن باب گفتگو، راستی را برگزیدم تا پشت به سود آوری دروغ کنم، نخواستم که در غیاب شما از گفتار نا صحیح شما، به این و آن گویم، علی به من تعلیم داده بود: «النَّاسُ أَعْدَاءُ مَا جَهِلُوا»^{۸۸} به قبول زحمت شب‌زنده‌داری‌ها، در این دیار غریب، این نامه را نگاشتم تا در میزان خرد سنجیده شود. افسوس که تاریخ سالهای آخر عمر این ابر مرد اخلاقی را نمی‌دانی! افسوس که از تلاش او برای کوبیدن میل به قدرت و صبوری او در برابر قدرت پرستانی که می‌خواستند تعصب و تبعیض را جایگزین مهر و عدل اسلام کنند، بی‌خبری! و آخرین صحابه پیامبر و نمایندهٔ معنویت اسلام در مدینه بود، و مخالفانش در پی عظمت بخشیدن به میراث روم و احیای تعصبات قومی قریشیان در شام بودند. هر دو راه قدرت‌زدگی به شام ختم می‌شد تا اخلاق و معنویت جای خود را به ارزش‌های سیاسی و اقتصادی امپراتوری شام دهد. شهری با میراثی پر کین و کبر و امیری با دیرینه‌ای سرشار از تعصب و تفاخر اشراف قریش. یکی امیر مؤمنانی بود که می‌خواست میل به قدرت را در پیروان خود متوجه خلق

عرفانی و عشق به خداوند کند، تا جوهر معنوی اسلام باقی بماند، و دیگری معاویه! که تلاش می‌کرد میل تسلیم به خود را در پیروانش تحریک کند تا خُلق عربی، تسلط و تسلیم را آسان سازد.

علی در این سوی جهان رهبر کشورهایی است که از پینه کردن مکرر جامهٔ پشمین خود شرمسار است و می‌فرمود: «به خدا، اگر هفت اقلیم را با آنچه زیر آسمانهاست به من دهند تا خدا را نافرمانی نمایم و پوست جوی را از مورچه‌ای بناحق ببرایم، چنین نخواهم کرد.»^{۸۹} و در آن سوی امیر عربی که دیوانه‌وار می‌خواست ایالتی را با فلسفهٔ خودبینی (سولیپ سیسم) اداره کند و به جای تعالیم اخلاقی، فلسفهٔ خودبینی قومی و نَسَبی را پایهٔ حکومت بر مردم و ثروت‌اندوزی آنان کند.

علی در این سوی جهان امیر مؤمنانی است که «بسند کرده و به دو جامهٔ فرسوده و دو قرص نان»^{۹۰} تا به خود و همهٔ انسان‌ها بگوید: «آیا بدین بسنده کنم که مرا امیر مؤمنان گویند، و در ناخوشایندی‌های روزگار شریک (گرسنگان) نباشم؟»^{۹۱} و در آن سوی، عرب جنگجویی که کیش قوم پرستی عربی را چون نتایج مادی آن خوش آیند جمعی بود، دلیل حقانیت خود می‌خواند.

علی در این سوی انسانیت، عارف کاملی است، که در قبول منصب خلافت می‌گفت: «خدایا! تو می‌دانی آنچه بر ما رفت، نه بر رغبت در قدرت بود نه از دنیای ناچیز خواستن زیادت، بلکه می‌خواستم نشانه‌های دین را به جایی که بود بنشانیم و در شهرها، اصلاح را ظاهر گردانیم تا بندگان ستم‌دیده‌ات را ایمنی فراهم آید.»^{۹۲} تمام لحظات زندگی او گواه صادقی بود بر این سوگند صادقش: «به خدا قسم که مرا به خلافت رغبتی نبود و به حکومت حاجتی نه، لیکن ای مردم، شما مرا بدان واداشتید و آن وظیفه را به عهده‌ام گذاشتید»^{۹۳} به یاد همه می‌آورد که چگونه هر چه دستش را بست، هجوم جمعیت دستش را برای بیعت گشود، بر او مانند شتران تشنه که روز آب خوردن به آبگیرهای خود درآیند، کفش و ردایش را انداختند، پیر و خردسال بیعت خود را با وی بستند.^{۹۴} و در آن سوی جاهلیت طبع عرب، عربی را می‌بینیم که می‌خواست در تنازع میان اخلاق و سیاست، دیانت را برای اخلاق زدایی، وسیلهٔ تنازع قرار دهد.

انسان وارسته‌ای که سرشار از حس همدردی عام، در سالهای هجوم و لیان متعصب



و قتل و غارت لشکریان سرمست از شهوت و آز و تفاخر قومی عرب، عمر خود را بر این فرمان نهاد: «بپرهیزید از خونها و ریختن آن به ناروا... حکومت خود را با ریختن خونی نیرومند مکنید... بپرهیزید از آنکه چیزی را به خود مخصوص دارید که بهره همه مردم در آن یکسان است.»^{۹۵} سوگند می خورد که «به خدا دنیای شما در دیده من خوارتر از استخوان خوکی است که در دست گری است.»^{۹۶}

آیا انصاف است که درباره چنین ابرمردی در مشرق زمین با کلماتی یادکنی که هم با الفبای پژوهش بیگانه است و هم وجدان فرهنگی صدها میلیون مسلمان را بیازاری؟! و آیا چنین خطاهایی را نباید با مطالعه و گفتگو درباره فرهنگها تصحیح و بنیادهای زندگی مسالمت آمیز را فراهم ساخت؟! نمی دانم جواب شما چیست؟ شما می توانید از بهره مندی یک طرف بودن گردش اطلاعات در دنیا، تحمل شنیدن پاسخ دیگران را نداشته باشید، ولی به من اجازه خواهید داد تا درسی را که از علی آموخته ام شما را از آن آگاه سازم. فرمود: «آن کس که شنیدن سخن حق بر او گران افتد و نمودن عدالت بر وی دشوار بُود، کار به حق و عدالت کردن بر او دشوارتر است.»^{۹۷}

با بهترین درووها در سال جهانی گفتگوی فرهنگها، تمدنها.

باقر نجفی شوشتری. کلن، آلمان.

ساعت ۲۳:۲۰ بعد از ظهر اول فروردین ۱۳۸۰ ش.

برابر با ۲۱ مارس ۲۰۰۱ م به پایان رسید.

منابع استناد به سخنان علی بن ابی طالب:

۱: کتاب: غرر الحکم و درر الکلم، تنظیم عبدالواحد تمیمی آمدی، قرن ۶/۵ هجری قمری، همراه با شرح فارسی، از: جمال الدین خوانساری، به اهتمام: پروفیسور دکتر محدث ارموی، چاپ دانشگاه تهران، ایران، ۱۳۶۶ ش.

۲: کتاب: نهج البلاغه، متن اصلی، تنظیم شریف رضی، ۴۰۴/۳۵۹ هجری قمری و ترجمه از: پروفیسور دکتر شهیدی، چاپ انتشارات علمی و فرهنگی، ایران ۱۳۷۹ ش.

۱. نحل: ۱۲۵
۲. احقاف: ۱۵
۳. رحمن: ۶۰
۴. توبه: ۱۰۰
۵. مائده: ۹۳
۶. یوسف: ۹۰
۷. الجامع الصغیر، سیوطی، ج ۱، ص ۱۰۳ و سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۱۱
۸. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲، «فَعَدُّوا لِلَّهِ إِمَامَ الْمُتَعَصِّبِينَ وَ سَلَفَ الْمُسْتَكْبِرِينَ الَّذِي وَضَعَ أَسَاسَ الْعَصْبِيَّةِ».
۹. همان: «فَأَطِفُوا مَا كَمَنَ فِي قُلُوبِكُمْ مِنْ نِيرَانِ الْعَصْبِيَّةِ».
۱۰. همان، «فَإِنَّهُمْ قَوَاعِدُ أَسَاسِ الْعَصْبِيَّةِ وَ دَعَائِمُ أَرْكَانِ الْفِتْنَةِ».
۱۱. غرر و درر، ج ۱، آمدی ۲۶۱
۱۲. غرر و درر، ج ۱، آمدی ۷۹
۱۳. غرر و درر، ج ۵، آمدی ۱۷۰؛ در نهج البلاغه، کلام ۱۶۱، به جای «زل»، «هلك» ثبت شده است.
۱۴. غرر و درر، ج ۵، آمدی ۴۶۱
۱۵. نهج البلاغه، نامه ۳۱، خطاب به حسن بن علی «وَأَعْلَمُ أَنَّ الْأَعْجَابَ صِدُّ الصَّوَابِ وَ آفَةُ الْأَلْبَابِ».
۱۶. نهج البلاغه، نامه ۵۳، به مالک اشتر «مِنْ أَوْثَقِ فُرْصِ الشَّيْطَانِ فِي نَفْسِهِ لِيُشْحَقَ مَا يَكُونُ مِنْ إِحْسَانِ الْمُحْسِنِينَ».
۱۷. غرر و درر، ج ۱، آمدی ۱۰۰
۱۸. غرر و درر، ج ۱، آمدی ۱۶۰
۱۹. نهج البلاغه، خطبه ۸۶
۲۰. غرر و درر، ج ۵، آمدی ۲۰۷
۲۱. غرر و درر، ج ۴، آمدی ۱۲۹
۲۲. غرر و درر، ج ۴، آمدی ۵۱
۲۳. غرر و درر، ج ۴، آمدی ۱۲۱
۲۴. غرر و درر، ج ۴، آمدی ۱۲۹
۲۵. نهج البلاغه، خطبه ۱۴۰، «لَا تَعْجَلْ فِي عَيْبِ أَحَدٍ بِدَنْبِهِ فَلَعَلَّهُ مَغْفُورٌ لَهُ وَ لَا تَأْمَنْ عَلَى نَفْسِكَ صَغِيرَ مَعْصِيَةٍ فَلَعَلَّكَ مُعَذَّبٌ عَلَيْهِ».
۲۶. غرر و درر، ج ۶، آمدی ۲۲۴
۲۷. غرر و درر، ج ۵، آمدی ۶۳



۲۸. غرر و درر، ج ۵، آمدی ۱۲۴
۲۹. غرر و درر، ج ۲، آمدی ۵۳
۳۰. غرر و درر، ج ۳، آمدی ۳۲۹
۳۱. غرر و درر، ج ۴، آمدی ۵۲
۳۲. غرر و درر، ج ۴، آمدی ۳۶۰
۳۳. غرر و درر، ج ۴، آمدی ۱۴۰
۳۴. غرر و درر، آمدی، ۱۵۹
۳۵. غرر و درر، آمدی، ۱۷
۳۶. غرر و درر، آمدی، ۹۲
۳۷. غرر و درر، آمدی، ۹۹
۳۸. ۲۰: ۱
۳۹. غرر و درر، آمدی، ۳۰۸
۴۰. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۸، (اسْتَعْمَلْتِ الْمَوْدَّةَ بِاللِّسَانِ وَ تَشَاجَرَ النَّاسَ بِالْقُلُوبِ).
۴۱. نهج البلاغه، گزیده کلمات، ۴۰، (لِلسَانِ الْعَاقِلِ وَرَاءَ قَلْبِهِ وَ قَلْبِ الْأَخْمَقِ وَرَاءَ لِسَانِهِ).
۴۲. غرر و درر، آمدی، ۷۲
۴۳. غرر و درر، آمدی، ۶۵
۴۴. غرر و درر، آمدی، ۱۰۴
۴۵. غرر و درر، آمدی، ۱۲۵
۴۶. غرر و درر، آمدی، ۱۳۹
۴۷. غرر و درر، آمدی، ۲۳۶
۴۸. غرر و درر، آمدی، ۴۰
۴۹. غرر و درر، آمدی، ۱۲۴
۵۰. غرر و درر، آمدی، ۱۶۴
۵۱. غرر و درر، آمدی، ۱۱۸
۵۲. نهج البلاغه، خطبه ۸۶، (الصَّادِقُ عَلَى شَفَا مَنْجَاةٍ وَكَرَامَةٍ وَالكَاذِبُ عَلَى شَرَفِ مَهْوَاةٍ وَ مَهَانَةٍ)
۵۳. نهج البلاغه، نامه ۵۳، به مالک اشتر، (فَإِنَّ الْمَنَّ يُبْطِلُ الْإِحْسَانَ وَ التَّزْيِدُ يَذْهَبُ بِنُورِ الْحَقِّ).
۵۴. غرر و درر، آمدی، ۴۲۲
۵۵. غرر و درر، آمدی، ۳۳۹
۵۶. غرر و درر، آمدی، ۱۴۱
۵۷. غرر و درر، آمدی، ۷۶
۵۸. غرر و درر، آمدی، ۷۶
۵۹. نهج البلاغه، خطبه ۲۳۳، (أَنْتُمْ فِي زَمَانِ الْقَائِلِ فِيهِ بِالْحَقِّ قَلِيلٌ وَ اللَّسَانُ عَنِ الصِّدْقِ كَثِيرٌ وَ

النَّارِمْ لِلْحَقِّ ذَلِيلٌ أَهْلُهُ مُعْتَكِفُونَ عَلَى الْعِصْيَانِ...)

٦٠. نهج البلاغه، نامه ٢٧، به محمد بن ابى بكر، (فَأَنْتَ مَحْقُوقٌ أَنْ تُخَالِفَ عَلَى نَفْسِكَ وَ أَنْ تُنَافِحَ عَنْ دِينِكَ).

٦١. الاحزاب: ٢١

٦٢. قلم: ٤

٦٣. غرر و درر، آمدى، ٦١

٦٤. ٢: ٨١

٦٥. نهج البلاغه، گزیده کلمات، کلام ٧٨ (وَيَحْكُ لَعْنُكَ ظَنَنْتَ قَضَاءَ لِزِمًا وَ قَدْرًا حَاتِمًا لَوْ كَانَ ذَلِكَ كَذَلِكَ لَبَطَّلَ الثَّوَابُ وَ الْعِقَابُ وَ سَقَطَ الْوَعْدُ وَ الْوَعِيدُ إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَمَرَ عِبَادَهُ تَحْذِيرًا وَ نَهَاةً تَحْذِيرًا).

٦٦. ١: ٣٨٩

٦٧. غرر و درر، آمدى، ١٦٦

٦٨. غرر و درر، آمدى، ٧٤

٦٩. ت: ٢٦٩

٧٠. غرر و درر، آمدى، ٤٢٥

٧١. غرر و درر، آمدى، ٣٠٨

٧٢. نهج البلاغه، نامه ٥٣، به مالك اشتر، (يَعْدِلُ بِكَ عَنِ الْفَضْلِ وَ يَعِدُكَ الْفَقْرَ).

٧٣. ٥: ١٥٩

٧٤. غرر و درر، آمدى، ٤٢٤

٧٥. غرر و درر، آمدى، ٣٤٤

٧٦. غرر و درر، آمدى، ٢٣٩

٧٧. غرر و درر، آمدى، ٣٧

٧٨. نهج البلاغه، نامه ٥٣، به مالك اشتر، (ثُمَّ احْتَمِلِ الْخُرْقَ مِنْهُمْ وَ الْعِيَّ وَ نَحَّ عَنْهُمْ الضَّيْقَ وَ الْأَنْفَ يَبْسُطِ اللَّهُ عَلَيْكَ بِذَلِكَ أَكْنَافَ رَحْمَتِهِ...).

٧٩. نهج البلاغه، نامه ٢٣

٨٠. جرج جرداق در كتاب: صوت العدالة الانسانية.

٨١. نهج البلاغه، خطبه ١٧٥، (أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي وَ اللَّهِ مَا أَحْكُمُ عَلَى طَاعَةٍ إِلَّا وَ أَسْبِقُكُمْ إِلَيْهَا وَ لَا أَنهَأَكُمْ عَنْ مَعْصِيَةٍ إِلَّا وَ أَنهَأَى قَبْلَكُمْ عَنْهَا).

٨٢. نهج البلاغه، نامه ٥٣، به مالك اشتر.

٨٣. نامه ٣١، به حسن بن على.

٨٤. نهج البلاغه، نامه ٥٣، به مالك اشتر، (فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ إِمَّا أَحَ لَكَ فِي الدِّينِ وَ إِمَّا نَظِيرُ لَكَ فِي الْخَلْقِ يَفْرُطُ مِنْهُمْ الرُّلُلَ وَ تَعْرِضُ لَهُمُ الْعِلْلَ وَ يُؤْتَى عَلَى أَيْدِيهِمْ فِي الْعَمْدِ وَ الْخَطِطِ فَأَعْطِهِمْ مِنْ عَفْوِكَ



وَ صَفَحِك مِثْلِ الَّذِي نُحِبُّ وَ تَرْضَى أَنْ يُعْطِيكَ اللَّهُ مِنْ عَفْوِهِ وَ صَفْحِهِ).

٨٥. غرر و درر، آمدی، ٣٢٢

٨٦. غرر و درر، آمدی، ١٦٩

٨٧. نهج البلاغه، گزیده کلمات، کلام ٤٣٨، «الناس أعداء ما جهلوا».

٨٨. نهج البلاغه، گزیده کلمات، کلام ٤٦١

٨٩. نهج البلاغه، خطبه ٢٢٤، (وَ اللَّهُ لَوْ أُعْطِيَ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْئَادِهَا عَلَى أَنْ أُغْصِيَ اللَّهُ

فِي نَمَلَةٍ أَسْلُبُهَا جُلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ...).

٩٠. نهج البلاغه، نامه ٤٥، به عثمان بن حنیف فرماندار بصره.

٩١. نهج البلاغه، نامه ٤٥

٩٢. نهج البلاغه، خطبه ١٣١

٩٣. نهج البلاغه، خطبه ٢٠٥

٩٤. اقتباس از کلام علی در نامه ٤٥، به عثمان بن حنیف انصاری.

٩٥. نهج البلاغه، نامه ٥٣

٩٦. نهج البلاغه، کلمات گزیده، کلام ٢٣٦، (وَ اللَّهُ لَدُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَهْوَنُ فِي عَيْنِي مِنْ عِرَاقِ خَنْزِيرٍ فِي

يَدٍ مَجْدُومٍ).

٩٧. نهج البلاغه، خطبه ٢١٧، (مَنْ اسْتَنْقَلَ الْحَقَّ أَنْ يُقَالَ لَهُ أَوْ الْعَدْلَ أَنْ يُغْرَضَ عَلَيْهِ كَانَ الْعَمَلُ بِهِمَا

أَثْقَلَ عَلَيْهِ).

